

پژوهش زبان و ادبیات فارسی
شماره نهم، پاییز و زمستان ۱۳۸۶، صص ۴۱-۲۱

معجزات پیامبر اعظم در شعر فارسی

احمد گلی*

چکیده

به قول مولانا نامعقول بودن یا ورای طور عقل بودن تعالیم انبیا، اظهار معجزات را لازم کرده است. این معجزات در هر زمانه‌ای با سطح دریافت مخاطبان دعوت انبیا، انطباق و تناسب داشته است. قرآن کریم معجزه اصلی پیامبر اکرم (ص) محسوب می‌شود که معاندان و کافران به هم‌وردی و رقابت با آن فراخوانده شده‌اند (= تحدی)؛ در حالی که از قبل ناتوانی و شکست قطعی‌شان پیش‌بینی و یادآوری شده است. در عین حال به اقتضای احوال خاص، معجزات دیگری نیز از ایشان صادر یا به خاطر ایشان ظهور کرده است که در کتب سیره و حدیث و به تبع آن در متون ادب فارسی انعکاس یافته است. شاعران و عارفان ایرانی با زبان صریح و روشن در مضمون‌سازی‌های شاعرانه به این روایات پرداخته‌اند. در قالب‌های قصیده و مثنوی این مضامین پررنگ‌تر هستند و کمتر در ایجاد و خلق تصاویر به خدمت گرفته شده‌اند. درباره ذکر معجزات منتسب به حضرت ختمی مرتب باید گفت در این پژوهش صحت و سقم روایات مطمح نظر نبوده است و تنها انعکاس این روایات در شعر فارسی بررسی شده است و ذکر اصل روایات در شعر فارسی بررسی شده است و ذکر اصل روایت به مثابه تأیید قطعی آنها نیست.

واژگان کلیدی: پیامبر، شعر فارسی، معجزه.

مقدمه

معجزه در لغت به معنی عاجز کننده و در اصطلاح اهل کلام امری خارق‌العاده است که به خیر و سعادت دعوت کند و مقرون با ادعای نبوت باشد و مقصود از آن اظهار صدق کسی است که ادعا می‌کند فرستاده‌ی خداست (جرجانی، ۱۳۷۷: ذیل واژه‌ی المعجزه). این امر خارق‌عادت اگر از جانب ولی باشد «کرامت» و اگر از جانب کافر باشد «استدراج» نام دارد (سجادی، ۱۳۶۶: ذیل اصطلاحات مذکور). واژه‌ی معجزه در قرآن به کار نرفته است، ولی از آن به آیات و بیانات و ... تعبیر شده است: فَلَمَّا جَاءَهُمْ بَايَاتُنَا إِذًا هُمْ مِنْهَا يَضْحَكُونَ (سوره زخرف، آیه ۴۷). برای پیامبر اعظم چهار هزار و چهارصد و چهل معجزه نقل کرده‌اند که سه هزار از آنها ذکر شده است (قمی، ۱۴۱۲: ۶۶). شاعران به این معجزات در مطاوی اشعار خود اشاره کرده‌اند:

به دست احمد مرسل به کافران قریش هزار معجزه رنگ رنگ بنموده‌ست

(انوری، ۱۳۶۴، ج ۲: ۵۳۶)

گر نه نامعقول بودی این مزه کی بدی حاجت به چندین معجزه

(مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۳۰)

هر نبیی اندرین راه درست معجزه بنمود و همراهان بجست

(همان، دفتر ششم، بیت ۳۰۱)

الهام و وحی و کشف و مقامات و معجزه در جنبش نبی و ولی آشکار چیست؟

(اوحدی، ۱۳۷۵: ۱۰)

برخی از شاعران قصیده‌گو و مثنوی‌سرا در سرآغاز دواوین خود بعد از حمد و ثنای پروردگار به مدح و نعت پیامبر اسلام پرداخته و در فحوای مدایح خویش به پاره‌ای از این معجزات اشاره کرده‌اند. در این مقاله این تلمیحات به چهار دسته ذیل تقسیم شده است:

۱. معجزاتی که در پیوند با شخصیت و اعضا و جوارح آن حضرت اظهار شده‌اند.

۲. معجزاتی که در پیوند با اجرام سماوی هستند.

۳. معجزاتی که در پیوند با جمادات و نباتات و برخی از جانداران از آن حضرت ظاهر گشته‌اند.

نخست شرح و تفسیر معجزه در ذیل هر مدخل از منابع و مأخذی که بدان پرداخته

است، نقل شده، سپس اشعاری را که حاوی این نوع تلمیحات هستند، آورده و نحوه برخورداری شاعران از آن توضیح داده شده است.

معجزاتی که در پیوند با اعضا و جوارح و شخصیت و شخص مبارک آن حضرت اظهار شده‌اند

این قسم از معجزات به عضوی از اعضای جسم شریف حضرت مربوط می‌شود؛ مانند از «پس و پیش دیدن» چشم آن حضرت، جوشیدن آب از میان انگشتان، نفس مبارک یا شفای چشم نابینا، برکت دست در طعام قلیل برای افراد کثیر و مهر نبوت یا در پیوند با شخصیت وی بوده‌اند، مانند امی بودن، شکست طاق کسری و نزول قرآن سراسر حکمت و معرفت به فردی درس ناخوانده، معراج جسمانی و روحانی.

۱. از پس و پیش دیدن

برای هر عضوی از اعضای پیامبر معجزه‌ای بود. معجزه چشمش آن بود که از هر سوی خویش می‌دید، جبرئیل علیه‌السلام و آدمیان را به هم می‌دید (سورآبادی، ۱۳۶۵: ۳۲).
خویش را کل دید و کل را خویش دید هم چنانک از پس بدید از پیش دید
(عطار، ۱۳۸۳: ۹۱)

عطار از پس دیدن پیامبر را محصول خویش را جزو کل دیدن و کل را در وجود خود احساس کردن می‌داند. این معجزه از جمله نادر تلمیحاتی است که تنها شاعر نیشابور بدان اشاره کرده است.

۲. امی بون

مطابق نص صریح قرآن، پیامبر اسلام امی بود: الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ... (سوره اعراف، آیه ۱۵۷) و آیه... فَأَمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ النَّبِيِّ الْأُمِّيِّ (سوره اعراف، آیه ۱۵۸) موضوع درس ناخواندگی و عالم بودن به کتاب سرشار از حکمت و دانش، دستمایه و توجه شاعران متشعر بوده و از آن مضمون‌های متنوعی ساخته‌اند:

قلم بیگانه بود از دست گوهر بار او لیکن قدم پیمانۀ نطق جهان پیمای او آمد
(خاقانی، ۱۳۵۷، ج ۱: ۱۲۳)

امی گویا به زبان فصیح از الف آدم و میم مسیح

(نظامی، ۱۳۶۳: ۴۳)

زان نزد انگشت تو بر حرف پای تا نشود حرف تو انگشت سای

(همان: ۶۶)

نقد یثرب سلاله بطحا امی لوح خوان ما اوحی

فیض‌الکتاب پروردش لقب امّی خدای ازان کردش

(جامی، ۱۳۷۸، ج ۱: ۶۸)

خاقانی با وجود بیگانگی قلم با دست پیامبر، قرآن را پیمانۀ نطق جهان پیمای او می‌داند و نظامی معتقد است: خداوند به نبی امّی علم همه انبیا را - از آدم تا مسیح - عطا کرده است و برای اینکه عیب‌گیران بر سخنان او انگشت نهند، او دست به قلم نبرده است و جامی او را امّی می‌داند که قرآن را در لوح محفوظ می‌داند و می‌تواند برای مردم بخواند.

۳. جوشیدن آب از میان انگشتان

«روایت است از جابر بن عبدالله که گفت در راه برفتم. چون به لشکری رسیدیم حضرت فرمود که آب طلب کن تا وضو کنم. آب طلب کردم، نیافتم مردی بود نصاری که از برای رسول آب از او طلب کردند. آن حضرت فرمود پیش وی رو تا آب بیاری، رفتم و آب نداشت، درون مشک او قطره‌ای آب بود، فرمود آن را بیار، بیاوردم، گفت کاسه‌ای بزرگ بیار، بیاوردم آن حضرت دست مبارک در کاسه نهاد و انگشتان از هم بگشاد و گفت: بسم‌الله بگوی و آب در کاسه دیگر ریز، چنان کردم، دیدم آب از میان انگشتان آن حضرت بر جوشید و آن کاسه بزرگ پر آب شد، پس فرمود یا جابر ندا در ده تا هر که را به آب حاجت باشد، بیایند و آب بردارند، مردمان می‌آمدند و آب برمی‌داشتند و می‌آشامیدند تا همه سیراب شدند» (شیعی سبزواری، ۱۳۷۵: ۴۶-۴۵).

از ده انگشت و دو نوک قلم صدر انام ده و دو چشمه حیوان به خراسان پالم

(خاقانی، ۱۳۷۵، ج ۱: ۳۶)

صد تشنه بی‌راه رو بود از کف او آب جو از فرجه انگشت او شد آب جوشان چشمه‌سان

(جامی، ۱۳۷۸ الف: ۵۲)

بحر کرم موج زن از مشّت تو منقسم آن فرجه انگشت تو

(جامی، ۱۳۷۸، ج ۱: ۴۸۱)

خاقانی به صورت ضمنی از این تلمیح در ستایش ممدوح خود استفاده کرده و جامی و محتشم به صراحت بدان معجزه اشاره کرده‌اند.

۴. سایه نداشتن پیامبر

در قصص قرآن آمده است که از لطافت وی سایه بر زمین نیفتادی (سورآبادی،

۱۳۶۵: ۴۱۶).

سایه را پنبه بر نه احمدوار تا شود ابر سایبان خلوت
(خاقانی، ۱۳۷۵، ج ۲: ۸۲۴)

سایه نداری تو که نور مهی رو که تو خود سایه نور الهی
(نظامی، ۱۳۶۳: ۵۷)

بوده از عزّ و شرف ذوقبلتین ظلّ بی ظلّی او در خافقین
(عطار، ۱۳۸۳: ۹۱)

سایه نبودش همچو خور و این طرفه تر کاندر سفر از تاب خور بالای سر بودی سحابش سایه‌بان
(جامی، ۱۳۷۸ الف: ۵۲)

خاقانی سایه را استعاره از جهان و هستی آورده و سایبان شدن ابر در بیابان بر بالای سر پیامبر را نتیجه عدم عنایت آن حضرت به هستی می‌داند. نظامی وجود حضرت رسول را سایه نور ماه وجود خداوند تلقی می‌کند و معتقد است که سایه را سایه نباشد. عطار هستی بی‌سایه پیامبر را قبله‌گاه جهانیان می‌داند و جامی همچون نظامی حضرت را سایه نور خورشید ازل تصوّر می‌کند و بر این باور است که سایه خورشید تنها نور خواهد بود و نه چیز دیگر.

۵. نفس مبارک / شفای چشم نابینا

«حبيب بن فویک حکایت کرده است که پدرم مرا پیش رسول برد و هر دو چشم من سفید بود هیچ چیزی نمی‌دیدم. حضرت پرسید که چشم تو را چه شده است. گفتم روزی شتر خود را می‌راندم پای من بر بیضه ماری آمد چشمم سفید شد. رسول نفس مبارک بر هر دو چشم من دمید. چشمم بینا گشت» (جامی، ۱۳۷۹: ۲۲۸).

۶. طاق کسری

حضرت رسول عبدالله بن حذافه را به کسری فرستاد و نامه‌ای به وی نوشت؛ کسری آن نامه را که مایه سعادت وی بود، بدرید، چون آن خبر به رسول رسید، فرمود: «مَزَّقَ كِتَابِي وَاللَّهُ مُمَزَّقٌ مُلْكَةً» (جامی، ۱۳۷۹: ۲۰۵)، بعضی از رواة این واقعه شگفت‌انگیز را در کنار بعضی از واقعات عجیب دیگر از جمله فرو نشستن آتشکده فارس و خشک شدن دریاچه ساوه به زمان ولادت آن حضرت نسبت داده‌اند که در آن هنگام ایوان کسری بجنبید و چهارده کنگره آن بیفتاد (همان: ۱۱۴).

ز معجزه‌های شرع مصطفایی بر او آشفته گشت آن پادشایی

- سریرش را سپهر از زیر برداشت پسر در کشتنش شمشیر برداشت
(نظامی، ۱۳۷۶: ۲۶۵)
- چو صیتش در افواه دنیا فتاد تزلزل در ایوان کسری فتاد
(سعدی، ۱۳۶۸: ۳۶)
- قصر نبوت به تو چون شد بلند کسر به مقصوره کسری فکند
(جامی، ۱۳۷۸: ۴۸۰)

نظامی قتل کسری به دست فرزندش شیرویه را به سبب نافرمانی او از طاعت نبی می‌داند و سعدی و جامی تزلزل و شکست در کاخ انوشیروان را نتیجه رونق و آوازه کاخ نبوت به وجود رسول تلقی کرده‌اند.

۷. طعام قلیل برای افراد کثیر

چون پیامبر فاطمه را به علی^(ع) تزویج کرد مقداری خرما و باقی مانده روغن عربی و قدحی بزرگ از آرد جو خواست و در کاسه‌ای که داشتند آنها را قرار داده با دست شریفش آنها را با یکدیگر مخلوط کرد و بعد فرمود: کاسه‌های میانه و قدح‌های بزرگ و کاسه‌های بزرگ را پیش آورید. آنها را آوردند و همواره از آن غذای مخلوط قدح‌ها را پر کرده به خانه‌های مهاجرین و انصار می‌بردند و آن کاسه پر و فراوان می‌شد. تا تمام مردم را کفایت کرد و هنوز آن کاسه به حال خودش باقی بود (اکبرپور، ۱۳۸۳: ۵۵۵). حضرت در مدینه به خانه ابو ایوب انصاری فرود آمد و در خانه او به غیر از یک بزغاله و یک صاع گندم نبود، بزغاله را برای آن حضرت بریان کرد و گندم را نان پخت و به نزد حضرت آورد و حضرت فرمود که در میان مردم ندا کنند که هر که طعام می‌خواهد بیاید به خانه ابو ایوب، مردم مانند سیلاب سرازیر شدند و همه خوردند و سیر گشتند و طعام کم نشد (قمی، ۱۴۱۲: ۷۸).

ز اندک طعامی در دمی اطعام کرده عالمی و آن طعمه بی‌بیش و کمی باقی به جایش همچنان
(جامی، ۱۳۷۸ الف: ۵۲)

گه از کفش به طعام قلیل بخشنده کفایتی که به خلق کثیر کرده وفا
(محتشم، ۱۳۷۰: ۱۲۸)

ظاهراً منبع مورد استفاده جامی روایتی است که در کتاب *منتهی الآمال* آمده است و محتشم آن را از روایت منقول در کتاب *معجزات خاتم الانبیا* نقل کرده است.

۸. قرآن

از جمله آشکارترین و محکم‌ترین معجزات نبوی قرآن کریم است که تا به حال فکر همه اهل بیان و انس و جن از آوردن نظیر آن عاجز و ناتوان مانده است و قُلْ لَّيِّنِ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَالْجِنُّ عَلَىٰ أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْآنِ لَا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ ... (سوره اسراء، آیه ۸۸) و حتی قرآن آنان را به آوردن سوره‌ای همچون سور آن به تحدی و مبارزه طلبیده است: وَ أَنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِّمَّا نَزَّلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِثْلِهِ ... (سوره بقره، آیه ۲۳). این اعجاز و جوه متعدد دارد؛ از جمله آنها: فصاحت و بلاغت، نظم و اسلوب غریب، اخبار از اموری که در قرون گذشته اتفاق افتاده است، اخبار از مغیبات مستقبلی و غیره است (جامی، ۱۳۷۹: ۲۸۹-۲۸۸).

پیش از آن نظم قرآن را شفیع
 کز همه عیبش مبرا دیده‌ام
 (خاقانی، ۱۳۷۵، ج ۱: ۳۵۰)

به رتبت نفس پاک عیسی مریم
 به معجز سخن خوب احمد مختار
 (مجیر، ۱۳۵۸: ۱۰۱)

قرآن که با آی و سور دارد ز اعجازش اثر
 از مثل آن عاجز شمر فکر همه اهل بیان
 (جامی، ۱۳۷۸ الف: ۵۱)

ز حصر اگرچه فزون است نسخه‌های فصیح
 یکی که ختم فصاحت بر اوست قرآن است
 (محتشم، ۱۳۷۰: ۲۴۶)

نظم و انسجام و فصاحت و بلاغت قرآن کریم از جمله عناصر شگفتی ساز بیان قرآن است که شاعران کمابیش بر آنها اشاره کرده‌اند. در مورد اعجاز قرآن کتب مستقلی تألیف شده است.^(۱)

۹. معراج

ماجرای معراج از جمله اعجازی است که به صراحت در قرآن از آن یاد شده است: سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَىٰ بِعَبْدِهِ لَيْلًا مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَى الَّذِي بَارَكْنَا حَوْلَهُ لِنُرِيَهُ مِنْ آيَاتِنَا إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ (سوره اسراء، آیه ۱) کیفیت، محل، زمان، وسیله و همراهان این سفر از جمله موضوعاتی است که محل توجه شاعران معراجیه‌سرا بوده است: الف) کیفیت معراج: حضرت در میان اهل رواة محل اختلاف است، اما آنچه در اشعار و آثار شاعران منعکس شده این است که این سفر جسمانی و روحانی بوده و حضرت تا فاصله دو کمان یا نزدیک‌تر به خداوند رفته: فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَىٰ (سوره النجم، آیه ۹).

- با قفس قالب از این دامگاه مرغ دلش رفته به آرامگاه
(نظامی، ۱۳۶۳: ۴۵)
- می شد قرین جان و تن تا بارگاه ذوالمنن نی جان رهین ما و من نی تن اسیر خان و مان
(جامی، ۱۳۷۵، ج ۱: ۳۸۰)
- تا قرب قاب قوسین بر خاک درگهش آوازه «دنی و فتدلی» بر آورم
(خاقانی، ج ۱، ۱۳۷۵: ۳۸۰)
- دید محمد نه به چشم دگر بلکه بدین چشم سر این چشم سر
(نظامی، ۱۳۶۳: ۵۱)
- دیده به دیده سر ذات منزله حق بیرون ز حدّ و جهت خالی ز چون و چرا
(مجیر، ۱۳۵۸: ۱۳)
- البته در باره این دوبیت اخیر باید گفت «مسئله رؤیت» حضرت حق ارجانب پیامبر اکرم^(ص) از اختلافات کلامی بین اشاعره و معتزله و نیز شیعیان است و شاعرانی که معتقد به اصول و اشعریت هستند، به این مسئله اشاره کرده‌اند.
- ب) زمان معراج: طبق بیان قرآن زمان این معراج «اسراء»؛ یعنی، سیر در شب بوده است. پیامبر فرمودند: شب دوشنبه از ماه ربیع الاول چون از نماز فارغ شدم، جبرئیل بیامد، گفت خدای «عزّ و جلّ» ترا سلام می‌رساند و می‌گوید: امشب شب معراج تست (سورآبادی، ۱۳۶۵: ۱۹۲). این سفر آسمانی و مراجعت از آن در همان شب در نفسی اتفاق افتاده است.
- نیم شبان کان ملک نیمروز کرد روان مشعل گیتی فرور
(نظامی، ۱۳۶۳: ۴۵)
- ز آن سفر عشق نیاز آمده در نفسی رفته و باز آمده
(همان: ۵۱)
- آن شب که رفت برون زین تنگنای وحش برداشت محمل تن زین عرصه گاه بلا
(مجیر، ۱۳۵۸: ۱۱)
- هم در شب آمده باز از خلوه خانه سرّ حجت نبشته قوی حاجات گشته روا
(همان: ۱۳)
- چو تیر غمزه در یک طرفه‌العین رسید از خوابگاه تا قاب قوسین
(سلمان ساوجی، ۱۳۷۶: ۵۹۵)

رانده بالا ز همت والا رخس اسری بعیده لیلا

(جامی، ۱۳۷۸، ج ۱: ۲۵۲)

ج) مکان معراج: رسول گفت به مکه در خانهٔ امّ هانی، خواهر علی شدم به تهجد، جبرئیل آمد و گفت مرا خداوند فرستاده است تا ترا ببرم و ملکوت هفت آسمان و هفت زمین و عجایب آن از عرش تا تحت‌الثری به تو نمایم (سورآبادی، ۱۳۶۵: ۱۹۲). او را از خانه امّ هانی بنت ابی طالب و به روایتی از حجر کعبه به آسمان‌ها بردند (میبدی، ۱۳۶۱، ج ۵: ۴۸۴).

شبی رخ تافته زین دیر خاکی به خلوت در سرای امّ هانی

(نظامی، ۱۳۷۶: ۲۶۶)

آن را در بعد چل شب پیوسته بار داد وی را شبی ببرد به خلوتگه دنا

(عطار، ۱۳۷۵: ۷۰۴)

در آن شب کز سرای ام هانی روان شد روی قصر لامکانی

(سلمان ساوجی، ۱۳۷۶: ۵۹۵)

د) وسیله معراج: رسول گفت دیدم براقی در میان بداشته اشهب... زینی بر پشت او از یک دانه مروارید، رکابش از یاقوت سرخ، لگامش از زبرجد سبز، هرگز من مرکبی ندیدم از او نیکوتر. میکائیل لگام او گرفت، پیش من آورد، جبرئیل گفت: «ارکب یا محمّد».

در شب تاریک بدان اتفاق برق شده پویه پای براق

(نظامی، ۱۳۶۳: ۴۸)

یک شب براق تاخت چو برق از رواق چرخ از قدسیان خروش برآمد که مرحبا

(عطار، ۱۳۷۵: ۷۰۴)

سیر براق و مسجد اقصی و جبرئیل طوبی و عرش و سدره و دیدار یار چیست؟

(اوحدی، ۱۳۷۵: ۱۰)

ه) همسفران معراج: همراهان معراج پیامبر (ص) دو دسته‌اند: یکی فرشتگان هستند: رسول گفت: بیرون آمدم با جبرئیل، میکائیل و اسرافیل را دیدم. هر کدام با هفتاد هزار فرشته تا به سدره المنتهی رسیدم که آنجا منتهای فرشتگان است و هیچ فرشتهٔ مقرب را از آنجا فراتر راه نیست. چون آنجا رسیدم جبرئیل بیستاد. گفتم: چرا فراتر نیایی؟ گفت. یا محمّد اگر به قدمی فراتر آیم سوخته گردم (سورآبادی، ۱۳۶۵: ۲۰۲-۱۹۲).

جبریل داده بدو از «لودنوت» خبر احمد بدین سبب در راه کرده رها

(مجیر، ۱۳۵۸: ۱۲)

همسفرانش سپر انداختند بال شکستند و پر انداختند

(نظامی، ۱۳۶۳: ۴۸)

بگفتا فراتر مجالم نماند بماندم که نیروی بالم نماند

اگر یک سر موی برتر پر فروغ تجلی بسوزد پر

(سعدی، ۱۳۶۸: ۳۶)

دسته دیگر از همراهان حضرت، انبیاء هستند: پیامبران نیز در هنگام معراج به مشایعت حضرت رسول آمدند و در بیت المقدس با پیامبر نماز خواندند:

«نوری از آسمان ساطع شد و با آن نور قبرهای پیامبران شکافته شد و از هر طرف لبیک گویان به سوی بیت المقدس آمدند. پس چهار هزار و چهار صد و چهارده پیامبر جمع شدند و صف کشیدند و جبرئیل بازوی مرا گرفت و پیش داشت و گفت ای محمد نماز کن با پیامبران که برادران تو آند و تو خاتم ایشانی» (مجلسی، ۱۳۶۳: ۲۸۶). حق تعالی یک شب وی را از مکه به بیت المقدس رسانید و عجایبهای آسمان و زمین او را بنمود و ۱۲۴ هزار پیامبر بیاورد و حاضر کرد تا حضرت ایشان نماز کرد و باز گردید هم به مکه به منزل خود آمد (همدانی، ۱۳۶۱: ۳۹۱-۳۹۰).

در پیش او که غاشیه کش بود جبرئیل هم انبیاء پیاده دویدند و اصفیا

(عطار، ۱۳۷۵: ۷۰۳)

۱۰. مهر نبوت

مهر نبوت از جمله علامات نبوت حضرت بود و آن بر کتف وی بودی بر آن نبشته که «لا اله الا الله» (سورآبادی، ۱۳۶۵: ۴۱۶). ثوری نقل می کند مهر نبوت به اندازه سیبی یا به اندازه تخم کبوتری بود (بیهقی، ۱۳۶۱: ۱۳۸).

آن که از مهری که بود مصطفی را بر کتف مهر کرده از پس عهدش در پیغمبری

(انوری، ۱۳۶۴، ج ۱: ۴۷۴)

بر میان کتف او خورشیدوار داشته مهر نبوت آشکار

(عطار، ۱۳۸۳: ۹۱)

انوری آن را به منزله مهری تلقی کرده که در نبوت بدان مهر ختام پذیرفته است و عطار آن را به خورشیدی همانند کرده است که از میان دو کتف نبی می درخشیده است.

معجزاتی که در پیوند اجرام سماوی هستند

این دسته از معجزات در پیوند با پدیده‌های آسمانی هستند که احتجاج و استناد به آنها می‌توانسته است با توجه به عظمت و شگفتی اجرام سماوی موجب باور و اعتقاد معجزه طلبان گردد، مانند انشقاق قمر، تظلیل غمام و ردالشمس.

۱. تظلیل غمام

نیز از علامات نبوت وی که در اخبار آمده است این بود که میغ بر سر وی سایه داشتی و از لطافت وی سایه او بر زمین نیفتادی (سورآبادی، ۱۳۶۵: ۴۱۶). جامی نقل می‌کند چون پیامبر سه ساله شد میل کرد که با برادران به مرعای گوسفندان رود. هر روز عصا برمی‌گرفت و با برادران به ذوق و نشاط می‌رفت و شبانگاه شاد و خرم می‌آمد. یک روز هوا بسیار گرم شد. خواهر رضاعی وی شیماء گفت وی را میان برگان دیدم. پاره‌ای ابر بر سر وی سایه کرده بود و به هر طرف که می‌رفت با وی می‌گشت (جامی، ۱۳۷۹: ۱۲۰-۱۱۹).

کیوتر پرده او داشت سایه خیمه او شد زبان کشته پر زهر هم گویای او آمد
(خاقانی، ۱۳۷۵، ج: ۱، ۷۲۳)

سایه نبودش همچو خور وین طرفه تر کاندل سفر

از تاب خور بالای سر بودی سحابش سایه بان

(جامی، ۱۳۷۸ الف: ۵۲)

هم از سحاب برد سایبان فرازنده هم از تنش نرساننده سایه بر غیرا

(محتشم، ۱۳۷۰: ۱۲۸)

ابر همانند خیمه، سایبان و چتری تصور شده است که در مقابل تابش و سوز نور خورشید می‌توانسته محافظ امنی برای پیامبر باشد. شاعرانی که به این معجزه اشاره کرده‌اند، معمولاً سائبانی ابر را با موضوع بی‌سایگی حضرت در کنار هم آورده‌اند.

۲. ردالشمس

اسماء بنت عمیس گفته است که در صهبیب خیبر بودیم که سر مبارک رسول بر کنار مبارک امیرالمؤمنین علی^(ع) بود و وحی نازل شد و آفتاب غروب کرد. علی^(ع) نماز عصر نگزارده بود. چون منجلی شد رسول دعا کرد که الهی اگر علی در طاعت تو و رسول تو بود آفتاب را بازگردان. اسماء بنت عمیس گفت بعد از آنکه آفتاب غروب کرده بود، دیدم که باز طلوع کرد و بر کوه و زمین افتاد (جامی، ۱۳۷۹: ۲۰۹).

ماه از انگشت او بشکافته مهر در فرمانش از پس تافته

(عطار، ۱۳۸۳: ۱۸)

چون فوت شد عصر از علی از بهر وی نز کاهلی

گشت از دعایش منجلی از غرب شمس خاوران

(جامی، ۱۳۷۸ الف: ۵۱)

عنان مهر ز مغرب کشنده تا نزد نماز کامل او خیمه در فضای قضا

(محتشم، ۱۳۷۰: ۱۲۹)

عطار معجزه ردالشمس را با شق القمر سنجیده و محتشم با بیان استعاری، مهر را به مرکبی همانند کرده است که عنان آن در دست حضرت رسول است، برای اینکه نماز حضرت علی^(ع) قضا نشود آن را از مغرب به مشرق بازگردانده تا او نماز کامل خود را ادا بخواند نه قضا.

۳. شق القمر

اهل مکه از رسول خدا درخواستند تا ایشان را آیتی نماید؛ یعنی، بر صدق نبوت خویش گفتند، خواهیم که ماه آسمان به دو نیم شود، رسول خدا دعا کرد و ماه به دو نیم شد «أَفْتَرَبَتِ السَّاعَةُ وَانْشَقَّ الْقَمَرُ». «سوره قمر، آیه ۱» (میبدی، ۱۳۶۱، ج ۹: ۳۸۶) و آن وقت شب چهاردهم، بود بعد شکافتن یک نیمه آن بر کوه ابوقیس بود و یک نیمه بر کوه دیگر (جامی، ۱۳۷۹: ۱۱۶) معجزه دستش آن بود که به ماه اشارت کرد، بشکافت (سورآبادی، ۱۳۶۵: ۴۱۸).

همان کند به عدو تیغ تو که با مه چرخ به یک اشارت انگشت کرد پیغمبر

(انوری، ۱۳۶۴، ج ۱: ۹۸)

فلک شکافد حکمش چنان که دست نبی شکاف ماه دو هفته آشکار می‌سازد

(خاقانی، ۱۳۷۵، ج ۲: ۱۱۵۱)

ماه از انگشت او بشکافته مهر در فرمانش از پس تافته

(عطار، ۱۳۸۳: ۹۱)

کافران دیدند احمد را بشر چون ندیدند از وی انشق القمر

(مولوی، ۱۳۶۵: ۳۳۵)

می‌ساخت روشن راه را دعوت کنان بدخواه را

بشکست قرص ماه را بر گوشه این گرد خوان

(جامی، ۱۳۷۸ الف: ۵۱)

معجزه انشقاق قمر از جمله پر بسامدترین تلمیحاتی است که شاعران از آن مضمون‌های زیادی ساخته‌اند، انوری و خاقانی در سنجش و مقایسه قدرت ممدوح خود با پیامبر بدین موضوع اشاره کرده و عطار، مولوی و جامی برای بیان قدرت حضرت رسول و ذکر کمالات وی به این واقعه شگفت‌انگیز اشاره کرده‌اند. برخی از شاعران تصور کرده‌اند که پس از شکافتن ماه هر نیمه آن در آستین حضرت فرو رفت و از گریبان او برآمد:

گهی می‌کرد مه را خرقة‌سازی گهی می‌کرد بر وی خرقة بازی

(نظامی، ۱۳۷۶: ۲۶۳)

معجزاتی که در پیوند با جمادات و نباتات و برخی از جانداران از آن حضرت ظاهر گشته‌اند

اظهار اعجاز از جانب آفریده‌های بی‌جانی که همواره در محیط زندگی پیامبر بوده‌اند می‌توانسته برهان قوی بر ادعای نبوت حضرت رسول باشد، لذا نالیدن آستن حنانه، تسبیح سنگریزها، پر آب شدن چاه خشک در بیابان، شکافتن درخت، شمع شدن چوب، و حرکت درخت نخل از جمله عناصری هستند که باعث اسلام آوردن بسیاری از کافران گشته‌اند:

۱. آستن حنانه

حضرت رسول وقتی خطبه می‌خواند تکیه بر چوب نخلی می‌کرد که در جانب مسجد افراشته بودند. چون در سال هشتم از هجرت به روایتی در سال هفتم از برای رسول منبر ساختند، در روز جمعه بر آن خطبه خواند، آن چوب نخل در ناله آمد و چون اطفال می‌نالید، رسول فرمود ناله از آن جهت می‌کند که خطبه نه بر وی می‌خوانم، پس از منبر فرود آمد و دست مبارک بر وی می‌مالید تا ساکن شد و باز بر منبر رفت (جامی، ۱۳۷۹: ۲۱۰). مرحوم فروزانفر این واقعه را از صحیح بخاری چنین نقل کرده است: عن جابر بن عبدالله قال كان جذع يقوم اليه النبي فلما وضع له المنبر سمعنا للجذع مثل اصوات العشار حتى نزل النبي (ص) و وضع يده عليه (فروزانفر، ۱۳۶۲: ۲۴).

استن حنانه از هجر رسول ناله می‌زد همچو ارباب عقول

(مثنوی، دفتر اول، ۱۳۶۵: ۱۲۹)

بنواخت نور مصطفی آن استن حنانه را کمتر ز چوبی نیستی حنانه شو حنانه شو

(غزلیات شمس، ج ۵: ۱۱)

حنانه آمد در حنین از فرقت آن نازنین

آن دم که شد منبرنشین بر سامعان گوهرفشان

(جامی، ۱۳۷۸ الف: ۵۱)

برآورنده ز حنانه دور ازو ناله چو تکیه‌گاه دگر شد ز منبرش پیدا

(محتشم، ۱۳۷۰: ۱۲۸)

مولوی که از این مضمون بیش از شاعران دیگر استفاده کرده است، نالهٔ ستون را همچون ناله انسان‌ها تصور کرده است و شاعران دیگر به صاحب ناله اشاره نکرده‌اند، اما از فحوای ابیات چنین مستفاد می‌شود که آنان نیز آه و ناله آن را همانند ناله آدمی تلقی کرده‌اند ولی در حدیث منقول از صحیح بخاری ناله آن چوب به صدای نالهٔ شتر تشبیه شده است. بالطبع آبخور فکری شاعران فارسی زبان روایت آن کتاب حدیث نبوده است.

۲. تسبیح سنگریزه (حصاة)

نقل است که شخصی به خدمت آن حضرت آمد و معجزه‌ای طلبید. حضرت نه سنگریزه و به قولی هفت سنگریزه (فتال، ۱۳۶۶: ۱۱۳) در کف گرفت و همه به آواز بلند تسبیح گفتند و چون بر زمین نهاد، ساکت شدند و چون برداشت، باز تسبیح گفتند (مجلسی، ۱۳۶۳، ج ۲: ۲۰۷). در قصص قرآن نیز آمده است: حصی در دست وی تسبیح کرد (سورآبادی، ۱۳۶۵: ۴۲۷).

داعی ذرات بود آن پاک ذات در کفش تسبیح ز آن کردی حصات

(عطار، ۱۳۸۳: ۹۰)

یارب به دست او که قمر ز آن دو نیم شد تسبیح گفت در کف میمون او حصا

(سعدی، ۱۳۶۳: ۷۰۲)

سنگ‌ها اندر کف بوجهل بود گفت ای احمد بگو این چیست زود

... چون شنید از سنگ‌ها بوجهل این زد ز خشم آن سنگ‌ها را بر زمین

(مثنوی، دفتر اول، ابیات: ۱۳۲-۱۳۱)

روزی که با خصم دغا شد لطف او برهان نما

الزام حجت را حصا شد در کفش تسبیح خوان

(جامی، ۱۳۷۸ الف: ۵۱)

سنگگی کم ز مهرهٔ تسبیح در کفش سبجه خوان به لفظ فصیح

(جامی، ۱۳۷۸ ب، ج ۱: ۶۸)

سنگ سیه در کف تو سبحة سنج دل سپهان را شده آن سبحة رنج
(همان: ۴۸۱)

برای گفتن تسبیح خویش در کف وی زبان دهنده و ناطق کننده حصا
(محتشم، ۱۳۷۰: ۱۲۸)

تسبیح سنگریزه‌ها در دست حضرت رسول از جمله تلمیحات شایعی است که شاعران از آن مضمون‌های متنوعی ساخته‌اند، آنان بیشتر به این موضوع اشاره کرده‌اند که این واقعه جهت الزام حجت و کفایت شرّ دشمنان از جانب حضرت به منصفه ظهور رسیده است. در روایت مولوی این سنگ‌ها در کف ابوجهل بوده و اوست که از پیامبر سؤال می‌کند در باره آنچه در کف دست پنهان کرده است، حدس بزند، در بیان شاعران دیگر طبق روایت منقول مذکور سنگریزه‌ها در دست خود حضرت رسول بوده‌اند.

۳. چاه خشک و پرآبی آن

در مورد واقعه پرآبی چاه خشک در منابع متعدد روایات متفاوتی نقل شده است. در *روضه الواعظین* آمده است که در حدیبیه پیامبر همراه صحابه به چاه خشک بی‌آبی رسیدند، حضرت تیری از تیردان خود را در آوردند و به براء بن عازب دادند و فرمودند این تیر را در این چاه خشک بیفکن و براء چنان کرد. خداوند از زیر آن تیر دوازده چشمه جوشانید (فتال نیشابوری، ۱۳۶۶: ۱۱۳). در *نثر الجواهر* نقل شده است که در مدینه چاهی خشک شد و آب نمی‌داد. سیدالمرسلین (ص) اندکی از آب دهان خود را در چاه انداخت تا آب از آن بجوشید و در مدینه آبی شیرین‌تر از آن یافت نشد (به نقل از شمیسا، ۱۳۶۶: ۵۲۴). در قصص قرآن نیز آمده است: رسول و یاران به چاهی رسیدند، حضرت فرمود، نگر که هیچ کس پیش از من به سر آن چاه نشود. گروهی از منافقان سبقت کردند به سر آن چاه شدند، قدری آب بود در زیر آن چاه، آن را برکشیدند چون حضرت فرا رسید آنجا آب ندید... قدری آب در مطهره رسول مانده بود، دست را بدان شست و باقی در آن چاه ریخت. آب برآمد چنان که بر سر چاه رسید (سورآبادی، ۱۳۶۵: ۱۱۹-۱۱۸).

کرده چاهی خشک را در خشکسال قطره آب دهانش پر زلال

(عطار، ۱۳۸۳: ۹۱)

این واقعه شگفت‌انگیز از جمله تلمیحات نادری است که تنها عطار آن را آورده است و ظاهراً مأخذ او نیز روایت *نثر الجواهر* بوده است.

۴. شکافتن درخت و گواهی آن

روزی در بطحای مکه پیامبر به درختی فرمان داد به دو نیم شود و دو نیم شد و باز فرمود، پیوسته شو، پیوسته شد، آنگاه فرمود در مورد پیامبری من گواهی ده و گواهی داد و فرمود جای خود بازگرد، درخت به جای خود برگشت (فتال نیشابوری، ۱۳۶۶: ۱۱۴). راوی گوید که من آن درخت را دیدم که محل اتصال نصف در وی چون رشته دراز می نمود (جامی، ۱۳۷۹: ۶۱).

کننده شجر از جا برای معجز او کننده ره سپرش سوی وی به یک ایما
دگر باره حکمش دو نیم سازنده کشنده نیمی از آنجا و در کشنده به جا
مراجعت ده نیمی دگر به موضع خویش که جلوه گر شود از هر دو وحدت اولا
(محتشم، ۱۳۷۰: ۱۲۹)

تنها محتشم این تلمیح نادر استعمال را به صورت کامل، داستان وار در شعر خود به تصویر کشیده است.

۵. سجده شیر

از سفینه^(۳) نقل کرده اند که گفت روزی در کشتی نشستم، کشتی بشکست و من بر تخته پاره ای بماندم، موج مرا به بیشه ای انداخت که در آنجا شیری بود، گفتم یا ابالحارث من سفینه ام، مولای رسول، سر خود را به رسم تواضع فرو آورد و پهلوی خود را بر من زد و مرا به راه دلالت کرد و چون به راه رسیدم، نرم نرم آواز می کرد، دانستم که مرا وداع می کند (جامی، ۱۳۷۹: ۴۲۲-۴۲۱).

می شد به وفق رای او در ره کمین مولای او

در سجده پیش پای او بنهاد سر شیر ژیان

(جامی، دیوان، ۱۳۷۸: ۵۱)

۶. شیر آوری بز / گوسفند

پیامبر در هنگام هجرت از مکه به مدینه در بیابان به خیمه امّ معبد رسید. ایشان خطاب به پیامبر گفتند امسال خشکسالی است و اکنون به جز بزی که یک سال است، در اثر خشکسالی بی شیر شده، چیزی ندارم، رسول خدا دست به پستان بز کشید و بز شیردار گردید، پیامبر و همراهان از آن شیر نوشیدند و برای آینده امّ معبد نیز شیر آماده گردید (صدر، ۱۳۸۳: ۲۲۳). در *منتهی الآمال* (قمی ۱۴۱۲: ۸۰-۷۹) و *شواهد النبوه* به جای بز گوسفند آمده است: میشی است که از ضیعی و لاغری از گوسفندان

باز مانده است (جامی، ۱۳۷۹: ۱۶۸-۱۶۷).

کف بر بزی کش از کبر پستان نبود از شیرتر

مالید و شد پر شیرتر پستانش از میش جوان

(جامی، ۱۳۷۸ الف: ۵۲)

لبن کش از بز پستان اثر ندیده ز شیر به یمن مس سر انگشت آن طلسم گشا

(محتشم، ۱۳۷۰: ۱۲۹)

ذکر واژه «کبر» و عبارت «اثر ندیده ز شیر» حکایت از آن دارد که جامی و محتشم در سرودن شعر خود به ضعفی و لاغری مندرج در روایت شواهد/نبوه و خشکسالی مندرج در روایت «راه محمد» نظر داشته‌اند.

۷. عنکبوت و تنیدن آن بر در غار و آشیانه نهادن فاخته

در هنگام هجرت از مکه به مدینه در تعقیب کفار، پیامبر به همراه ابوبکر بر در غاری به نام ثور رسیدند. ابوبکر با کسب اجازه پیش‌تر وارد غار شده سوراخ‌های آن را بگرفت. دو سوراخ عظیم بماند و پاهای خود را در آن نهاد، پس حضرت را فرا خواند، وی وارد شد، حضرت رسول نخست درخت ثمامه را بخواند به در غار آمد، آنجا بیستاد و عنکبوت بیامد و بر در غار بتنید و فاخته بیامد، آنجا آشیانه نهاد و بر آنجا نشست تا کافران بجای نیارند که کسی در آن غار رفته. ماری پای ابوبکر را بگزید، درد آن به تن او در آمد، پیامبر نگاه کرد، رنگ چهره او را متغیر دید، حضرت پرسید، ابوبکر از اینکه مبادا دل رسول رنجور گردد، چیزی نگفت، ولی پیامبر آن را به جای آورد و از آب دهان خویش بر آن بمالید در حال از آن درد و الم زهر شفا یافت (سورآبادی، ۱۳۶۵: ۱۲۲). در قرآن نیز به این موضوع اشاره شده است: ... إِذْ أُخْرِجَهُ الَّذِينَ كَفَرُوا ثَانِيًا أَتَيْنَا فِي الْغَارِ إِذْ يَقُولُ لِصَاحِبِهِ لَا تَحْزَنْ إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا... (سوره توبه، آیه ۴۰) شاعران به جای فاخته کبوتر گفته‌اند.

هر که را عون حق حصار شود عنکبوتیش پرده‌دار شود

(سنایی، ۱۳۶۸: ۷۴)

بر در کس عنکبوت جور هرگز کی تند تا عدل باشد یار غارت

(انوری، ۱۳۶۴: ۳۷)

به عنکبوت و کبوتر که پیش ترس شدند

همای بیضه دین را ز بیضه خوار غراب

(خاقانی، ۱۳۷۵، ج ۱: ۷۷)

شد بر در غار محن بهرش عناکب پرده تن
تا از حسود پرفتن بر جان او ناید زیان

بر رغم بدخواهان دین شد پیش تیر و تیغ کین

چون بیضه‌های آهنین بیض حمامش پاسبان

(جامی، ۱۳۷۸ الف: ۵۱)

وز طلب خصم حصار تو بود

بر در غاری که گذار تو بود

بیضه برای چه نهاد آن دگر

پرده چرا بافت یکی جانور

آمدت این بیضه گر آن درع باف

تا نرسد زخمی از اهل خلاف

(جامی، ۱۳۷۸ الف، ج: ۱: ۴۸۱)

تارهای عنکبوت سست‌ترین و کم دواترین تارها هستند ولی سنائی معتقد است اگر عنایت حق همراه کسی باشد، آن به منزله حاجب و پرده‌های نفوذناپذیری می‌گردد. خاقانی و جامی تارهای عنکبوت را به سپر محکم و زره مقاومی تشبیه کرده‌اند. جامی به جای فاخته، حمام و کبوتر را آورده است و بیضه‌های آن را چون بیضه‌های فولادین تلقی کرده است که حافظ جان حضرت بوده‌اند.

۸. نخل (درخت خرما)

ابن عباس گوید مردی پیش پیامبر آمد، گفت: به چه دلیل تو پیغمبر خدائی؟ رسول فرمود اگر درخت خرما را بخوانم و بیاید ایمان می‌آوری؟ گفت: بلی، حضرت درخت خرما را بخواند و آمد و آن مرد اسلام آورد (جامی، ۱۳۷۹: ۲۵۳).

جست به فرموده امرت ز جای

نخل که بودش به زمین سخت پای

ساخت به هر جا که تو گفتی مقام

کرد به هر سو که تو خواندی خرام

(جامی، ۱۳۷۸ ب، ج: ۱: ۴۸۱)

تنها جامی به این معجزه‌ای که چندان انعکاسی در متون منظوم نیافته است، در مثنوی تحفه‌الابرار به صورت حکایتی اشاره کرده است.

نتیجه‌گیری

معجزات نبوی غالباً دستمایه مضمون‌آفرینی در قالب‌های شعری قصیده و مثنوی است، با توجه به موضوع شعری این دو قالب در اغلب موارد این استشهاد و استنادها

جنبه تعلیمی و تربیتی دارند. اکثر سخنوران متعهد به جهت پرهیز از دخل و تصرف در اعجازهای حضرت رسول کمتر به تصویرسازی و خیال پردازی پرداخته‌اند و در اغلب موارد زبان شاعران در استفاده از این موضوعات بیان صریح است نه ضمنی. غنی‌ترین و قوی‌ترین معجزات مورد احتجاج شاعران در پیوند با وجود شخصیت حضرت بوده است و رنگ و بوی اقلیمی و محیط زندگی در خلق اعجازها و واقعه‌های شگفت‌انگیز نقش قابل توجهی دارد.

پی‌نوشت

۱. جهت اطلاع بیشتر از وجوه اعجاز قرآن مراجعه کنید به دلائل الاعجاز فی القرآن عبدالقاهر جرجانی، اعجاز القرآن یدالله نیازمند و اعجاز بیانی قرآن تالیف دکتر عایشه عبدالرحمن بنت الشاطی.
۲. در مورد وجه تسمیه این نام چنین نقل شده است که روزی پیامبر به همراه اصحاب بیرون آمدند، متاع‌های ایشان گرانی می‌کرد. حضرت به این مولای خود فرمود، کساء خود را بگستر و ایشان بگسترند، متاع‌های همه در آنجا نهاد، پس وی را گفت بردار که تو سفینه‌ای (جامی، ۱۳۷۹: ۴۲۱).

منابع

- قرآن کریم.
- اکبرپور، حبیب‌الله (۱۳۸۳) معجزات خاتم الانبیاء، اول، مشهد، نشر الف.
- انوری، اوحدالدین (۱۳۶۴) دیوان، تصحیح مدرس رضوی، جلد ۲، چاپ سوم، تهران، علمی و فرهنگی.
- اوحدی، اوحدالدین (۱۳۷۵) دیوان، تصحیح سعید نفیسی، چاپ دوم، تهران، امیرکبیر.
- بیلقانی، مجیرالدین (۱۳۵۸) دیوان، تصحیح محمدآبادی باویل، چاپ اول، تبریز، دانشگاه تبریز.
- بیهقی، ابوبکر احمدین حسین (۱۳۶۱) دلائل النبوه، ترجمه: یحیی مهدوی دامغانی، چاپ اول، تهران، علمی و فرهنگی.
- جامی، عبدالرحمن (۱۳۷۸) دیوان، تصحیح اعلاخان افصح‌زاد، چاپ اول، تهران، میراث مکتوب.
- جامی، عبدالرحمن (۱۳۷۸) هفت اورنگ، جلد ۱، تصحیح اعلاخان افصح‌زاد، چاپ اول، تهران، میراث مکتوب.
- جامی، عبدالرحمن (۱۳۷۹) شواهد النبوه، به کوشش سیدحسن امین، چاپ اول، تهران و قم، میر کسری و طیب.
- جرجانی، میرشریف‌الدین (۱۳۷۷) تعریفات، ترجمه حسن سید عرب، چاپ اول، تهران، فرزانه روز.
- خاقانی، افضل‌الدین (۱۳۷۵) دیوان، ویراسته میرجلال‌الدین کزازی، جلد ۲، اول، تهران، نشر مرکز.
- خرمشاهی، بهاء‌الدین (۱۳۷۷) دانشنامه قرآن پژوهی، تهران، دوستان و ناهید.
- سواجی، سلمان (۱۳۷۶) کلیات، به تصحیح عباسعلی وفاپی، چاپ اول، تهران، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
- سجادی، جعفر (۱۳۶۶) فرهنگ معارف اسلامی، جلد ۳، چاپ دوم، تهران، شرکت مؤلفان و مرجمان ایران.
- سعدی، شیخ مصلح‌الدین (۱۳۶۳) کلیات سعدی، تصحیح محمدعلی فروغی؛ چاپ سوم، تهران، امیرکبیر.
- سعدی، شیخ مصلح‌الدین (۱۳۶۸) بوستان، تصحیح غلامحسین یوسفی، چاپ سوم، تهران، خوارزمی.
- سنایی، ابوالمجد مجدودبن‌آدم (۱۳۶۲) حدیقه‌الحقیقه، تصحیح مدرس رضوی، چاپ سوم، تهران، کتابخانه سنائی.
- سنایی، ابوالمجد مجدودبن‌آدم (۱۳۶۸) دیوان، تصحیح مدرس رضوی، چاپ اول، تهران، دانشگاه تهران.

سورآبادی، ابوبکر عتیق (۱۳۶۵) قصص قرآن، به اهتمام یحیی مهدوی، چاپ دوم، تهران، خوارزمی.

شمیسا، سیروس (۱۳۶۶) فرهنگ تلمیحات، چاپ اول، تهران، فردوسی.
شیعی سبزواری، ابوسعید (۱۳۷۵) راحة الارواح، به کوشش محمد سپهری، چاپ اول، تهران، میراث مکتوب.

صدر، سیدرضا (۱۳۸۳) راه محمد، به اهتمام باقر خسروشاهی، چاپ دوم، قم، بوستان کتاب.
عطار، فریدالدین (۱۳۷۵) دیوان، تصحیح تقی تفضلی، چاپ نهم، تهران، علمی.
عطار، فریدالدین (۱۳۸۳) منطق الطیر، تصحیح محمدرضا شفیعی کدکنی، چاپ اول، تهران؛ سخن.
فتال نیشابوری، محمدبن حسن (۱۳۶۶) روضة الواعظین، ترجمه یحیی مهدوی دامغانی، چاپ اول، تهران، نشر نی.

فروزانفر، بدیع الزمان (۱۳۶۲) مآخذ قصص و تمثیلات مثنوی، چاپ سوم، تهران، امیرکبیر.
قمی، عباس (۱۴۱۲) منتهی الآمال، پنجم، قم، هجرت.

مجلسی، محمدباقر (۱۳۶۳) حیوة القلوب، جلد ۲، چاپ دوم، تهران، علمی.
محتشم، کمال الدین (۱۳۷۰) دیوان، تصحیح مهرعلی گرگانی، چاپ سوم، تهران، سنایی.
معدنکن، معصومه (۱۳۷۷) دنیای خاقانی، چاپ اول، تهران، مرکز نشر.
مولوی، جلال الدین محمد (۱۳۶۵) مثنوی معنوی، تصحیح نیکلسون، جلد ۳، چاپ چهارم، تهران، مولی.

میبدی، ابوالفضل (۱۳۶۳) کشف الاسرار، تصحیح علی اصغر حکمت، جلد ۱۰، چاپ چهارم، تهران، امیرکبیر.

نظامی، الیاس بن یوسف (۱۳۶۳) مخزن الاسرار، تصحیح بهروز ثروتیان، چاپ اول، تهران، توس.
نظامی، الیاس بن یوسف (۱۳۷۶) خسرو و شیرین، تصحیح برات زنجاتی، چاپ اول، تهران، دانشگاه تهران.

همدانی، رفیع الدین اسحق (۱۳۱۶۱) سیرت رسول الله، تصحیح اصغر مهدوی، چاپ دوم، تهران، خوارزمی.